

مَرغول

به قلم

میرزا محمد تقی شناس

سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی

۱۳۹۲

سرشناسه	: حق شناس، فرامرز، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور	: مرغول / مولف فرامرز حق شناس.
مشخصات نشر	: تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری	: ۲۱۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۲-۵۲۰-۴
وضع فهرست نویسی	: فیا
نوع	: حق شناس، فرامرز، ۱۳۲۷- خاطرات
موضوع	: داستان های فارسی - قرن ۱۴
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷- خاطرات
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷- زندان و زندانیان - خاطرات
شناسنامه رده	: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
رده بندی	: ۱۳۹۲ م ۷ ح ۱۵۴۴ DSR
ردده بندی	: ۹۵۵/۰۸۲۴.۹۲
شماره کتابشناختی	: ۳۳۶۲۰۹

مرغول

پیشگام: فرامرز حق شناس
ناشر: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی

پ: ۱۳۹۲

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۲-۵۲۰-۴

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۱۲ است و هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف (ناشر) نشر یا پخش یا عرضه نماید مجرم پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.



سازمان انتشارات

نشانی سازمان انتشارات: تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان فخررازی - خیابان شهدای ژاندارمری -

تلفن: ۶۶۹۵۲۹۴۸

مرکز پخش:

خیابان انقلاب - بین فلسطین و چهارراه ولیعصر - جنب مؤسسه نمایشگاه های فرهنگی ایران - تلفن: ۶۶۴۸۷۶۲۵
پایگاه اطلاع رسانی: www.isba.ir پست الکترونیکی: info@isba.ir فروشگاه اینترنتی: www.Jdbookfair.com

فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۱۱	دَمَدَم
۵۷	نگاه بر زنجیر
۵۷	دلیل ۱۱
۶۴	تأثیرات عمیق نهج البلاغه
۹۰	آری!
۹۴	احمد بانکه‌ساز
۹۶	سیروس نجفی
۱۰۱	خطبه ۸۷ نهج البلاغه
۱۰۳	شاه، مصداق آدم‌های نوع دوم
۱۰۵	ایدئولوژی اسلامی در برابر ایدئولوژی شاهنشاهی
۱۰۶	فشارهای بین‌المللی و آغاز فرایند فروپاشی رژیم شاه
۱۱۰	طرح یک سؤال
۱۱۱	جیمی کراسی
۱۱۸	بهار ۱۳۵۶

۱۲۵..... هدف من، هدف ما

۱۶۷..... مرد بالای بام

۱۹۵..... آن روزها!

www.ketab.ir

پیشگفتار

کتاب حاضر، مجموعه‌ای است متشکل از پنج نوشتار: نوشتار اول، تحت عنوان «دمدم»، حدیث نفس است در روزان و شبان و ماه‌های حضور و بازدنگاه کمیته مشترک ساواک و شهربانی! متفکران بزرگ جهان اسلام، زنده یاد دکتر علی شریعتی می‌گوید: «آدمی در زندان همواره خود را می‌پوشاند، همواره در زیر نقابی که به چشم دیگران زیبا می‌آید محبوس است. تنها در دو جاست که هر کسی خودش است: بستر مرگ و سلول زندان».

و من با آن که در سلول، به مدد پنجه‌های و نیم، علی‌الدوام خود را عریان می‌دیدم، اما در نوشتار «دمدم» یک «طوبی» از هزاران «اطوار» آن را به زیان نیاوردم؛ از بس که «نفس»، در مضایق گذر از مهله‌ها، هم و نبایدها، بود و نبوده‌ها، باید و نبایدها، گرفتار بر حذرهای گردید و باز در این «مستمر» آرام از کردارها و رفتارها تا جایی که «جا» داشت، عربانی را بر نتافت!

با این همه بوده است در این گفتمان که تا فراسوی مرز ارائه «اشخاب» که به خویشتن خویش، پیش تاختم‌ام یا بهتر است بگویم پیش تاخته شده‌ام! و اگر به تصور قلم و بیان و کم‌مایگی اندیشه و روان، ای بسا در این راستا، بسیار گفتگوها،

حدیث نفس‌ها و از پرده برون افتادن‌ها، سزاوار رخ عیان کردن داشت که می‌بینید، مع‌الاسف، پای از عرصه امکان به عالم واقعیت نگشاده است!

آنگاه که از این برهه برهوت گذشته‌ام، در آن سال‌های گذران زندان و حتی بعد از آن، بارها به آن «برهه» باز گشته‌ام و از جان سختی «نفس» در شگفت آمده‌ام که بار خدایا این چه پدیداری است که اینهمه اضداد را در خود، گردهم آورده است! گاهی مدارا، زمانی به تحکم و گاهی به سازش و مصالحه، اما هیچ‌گاه از حرکت باز نمی‌ایستد؛ به این امید که در آینده همه آن «نباید»ها را، در منظر بسیاری که فصل نجات نفس خویش را تجربه می‌کنند، خوشنما جلوه‌گر سازد!

نوشتار دوم، تحت نام «نام» در زنجیر، گزارش سال‌های زندان است. همانگونه که در چند جای گزارش آورده‌ام در بیان خاطرات زندان، نهایت اختصار را بجا آورده‌ام؛ از ذکر بسیاری از مسائل روحانی و نام‌ها و نشانها گذشته‌ام. محمدبن منور، مؤلف کتاب اسرارالتوحید، آورده است:

«خواجه عبدالکریم (که) خدام خاص شیخ ماوسید (ابوالخیر) قدس‌الله روحه‌العزيز بود، گفت: روزی درویشی مرا بشانده به نزد از حکایت‌های شیخ ما او را چیزی می‌نوشتم. کسی بیامد که «شیخ ترا می‌خواند». «نوشتم چه؟» پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که «چه کار می‌کردی؟» گفتم: «درویشی حکایتی را خواست، از آن شیخ، می‌نوشتم.» شیخ گفت: «یا عبدالکریم! حکایت‌نویس مباش! چنین بیان که از تو حکایت کنند.»

و در این حکایت چند فایده است: یکی، آنک شیخ بفرست بدانست که خواجه عبدالکریم چه کار می‌کند. دوم، تأدیب او که چه گونه باش. سیم آنک نخواست که حکایت کرامت او بنویسند و به اطراف ببرند و مشهور شود. چنانک ده گوی در اول کتاب آورده است که مشایخ کمان حالات خویش کرده‌اند.^۱

ما هم می‌خواستیم که چیزی بنویسیم و چیزی نگوییم؛ اما دیدیم که احدی حرفی حکایت از ما ننوشت و بیم از آن که جهان در جهیدن دیگر کاری کند که از تا نشان ماند و نه از تاک نشان! و ای بسا از مستان دردی کش قصر و اوین و دیار زندان دیگر «سکندر»!

نوشتار سوم بهار در دو در قالب حکایت است. داستان «مرد بالای بام»، داستان دو نفر از زندیان، به نشای متفاوت، درباره مسایل مختلف از جمله درباره آن نگهبان بالای بام

و همین گونه است جریان داستان «دکف من، هدف ما»؛ باز در این قصه بر مبنای نوع نگرش و بینش آدم‌های یک دوگانه، تفاوت آنها در مورد مسایل اجتماع و روابط آدم‌ها و مناسبات پیچیده علمی و اقتصادی بین‌المللی مطرح در سطح جامعه، متفاوت می‌شود.

در این دو داستان، راقم این سطور به جای طرح مسایم آدم و زئپ‌ها و نگرش‌ها و گرایش‌ها، غیر مستقیم آنها را به تصویر می‌کشد تا کسترده‌تر آن را

۱- اسرار التوحید، تألیف محمدبن منور، تصحیح و تحشیه استاد دکتر شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶. ص ۱۸۷.

وسیع‌تر نماید و هم نوع عملکرد آتی افراد درگیر در قصه‌ها را، بدون هیچ چالش شخصی‌گرایانه، بنمایاند!

در قصه «هدف من، هدف ما» تیپ آدم‌هایی معرفی شده‌اند که بدون هیچ غرض و خاصی، هدف خود را، هدف همه افراد جامعه تلقی می‌نمایند و این البته تا وقتی در تراز نظر و بحث و سخن است، خوب، نظری است در کنار سایر نظرها! اما آن هنگام که این نگرش در بوته عمل و دستورالعمل و برنامه و تصویب و قانون و ... جای خودش را، آن گاه ممکن است نظرهای دیگر را یکسره در موقعیت ناخوش آیند قرار دهد!

اما نوشتار پنج، آن همان‌گونه که بعد از زندان ماست! و من آن را در مقیاس یک روستا که در یک طرف رودخانه و سپس پاسگاه ژاندارمری و ... و در سوی دیگر همه آدم‌هایی قرار دارند که استغنی از وضعیت موجودند و به ویژه جوانانی که تحت تأثیر تحولات کشور و آشوب‌ها، پیگیر سرعت امور و سرنگونی رژیم شاهند، تحریر کرده‌ام!

فرامرز حق‌شناس